

علی صدری نیا، کارگردان مستند «میرِیام» در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

انسان مقاومت با کلیشه‌های ما فرق می‌کند



محمدحسین سلطانی
میرنگار گروه فرهنگ

مستندهای قابل دیدن دو دسته هستند؛ یا سوژه‌ای متفاوت دارند یا زاویه‌ای متفاوت. «میرِیام» در دستهٔ دوم قرار می‌گیرد. مستندی که رفته‌است سراغ آن وجهی از محور مقاومت که کمتر به آن پرداخته شده‌است. روایتی که مریم یوسفی‌صدر، راوی آن است و می‌خواهد به آن بخشی از گزارش‌های خبری تشیع سیدحسن نصرالله بپردازد که برای جامعه ایرانی قابل پذیرش نیست. آن آدم‌هایی که شاید نوع پوشش و حتی مذهبشان باعث شود ما آن‌ها را در دایره آدم‌های محور مقاومت قرار ندهیم. این گفت‌وگو با سیدعلی صدری‌نیا گرفته شده‌ است. کسی که در یک روز بارانی تهران با او درباره «میرِیام» و لبنان صحبت کردیم.

■ ■ ■

مهم‌ترین نکته‌ای که شاید در «میرِیام» وجود داشته باشد، زاویه نگاه است؛ زاویه نگاه یک انسانی که شاید نتوانیم نسبتی هم بین او و محور مقاومت فرض کنیم. البته این مدل از مستندها را درباره حجاب یا مسائل این چنینی داشته‌ایم؛ اما «میرِیام» این موقعیت را در جایی خارج از مرزها و در لبنان بازی می‌کند و شرح می‌دهد. از اساس این سوژه از کجا انتخاب شد؟

یادم می‌آید چند سال پیش و در اولین سالگرد شهادت حاج‌قاسم، با یکی از مسئولان خانم کشورهای منطقه، مصاحبه مهمی درباره حاج قاسم و محور مقاومت گرفته شد و قرار بود که این مصاحبه پخش بشود از تلویزیون. کامل به خاطر دارم که وقتی با چند نفر از مدیران رسانه‌ای صحبت می‌کردیم که این مصاحبه را بشود پخشش کرد. مدیران رسانه‌ای ما می‌گفتند که این خیلی مصاحبه مهمی است؛ اما این خانم حجاب ندارد و تصویر جامعه ما را از زنان محور مقاومت و طرفداران مقاومت تغییر می‌دهد. این موقع حرفم این بود که تصویر جامعه ما غلط است و ما از اساس باید این تصویر را اصلاح کنیم. خود این تصویر باعث می‌شود بعداً سوء تفاهم‌های دیگری پیش بیاید. ما به مسئله محور مقاومت همیشه با یک دید خاص و با یک عینک خاص نگاه کردیم و با یک‌سری کلیشه‌ها تعریفش کردیم. برای همین وقتی از تشیع سید حسن یک یا دو عکس بیرون می‌آید که دو یا سه خانم، با حجاب کمتر حضور دارند، یا خانم‌های مسیحی و بی حجاب دارند گریه می‌کنند و اشک می‌ریزند، این موضوع در فضای رسانه‌ای ما بازتاب گسترده پیدا می‌کند و مردم باور نمی‌کنند یک آدم با آن حجاب در شهادت سیدحسن شرکت کند. ما نمی‌توانیم این را باز کنیم که وقتی داریم درباره محور مقاومت صحبت می‌کنیم دقیقاً درباره چه چیزی صحبت می‌کنیم. با مقاومت را ترسیمش کردیم در یک قشر خاص و تصویر خاص. انگیزه ورود من به مستند «میرِیام»



دقیقاً همین بود. من در لبنان با سوژه‌ای مواجه شدم که از اساس حضورش در لبنان جالب و کنجکاو‌برانگیز بود. مریم یوسفی‌صدر (شخصیت اصلی مستند) در شرایطی در لبنان مانده بود که جنگ جریان داشت و خیلی از ایرانی‌ها داشتند آن کشور را ترک می‌کردند و حتی عده‌ای از لبنانی‌ها هم. ما با خانمی مواجه شدیم که به گفته خودش ۴ بار گشت ارشاد او را گرفته است در سال‌های گذشته و به لحاظ باورهای فرهنگی و اعتقادی نگاه‌های دیگری دارد؛ اما به دلیل اتفاقاتی که رخ‌داده ترجیح داده است که در روزهای مهم جنگ لبنان در آنجا حاضر باشد. خود این حضور و انگیزه‌هایی که این کاراکتر داشت برای ما مسئله شد که برویم به سراغش و از زاویه‌ای به مسئله مقاومت بپردازیم که تاکنون در رسانه‌هایمان به آن نپرداخته‌ایم.

«میرِیام» یکی از معدود مستندهایی است که در آن راوی داستان زن است و از اساس ما راوی مستند زن به‌خصوص در مستندهای حوزه مقاومت نداریم. از طرفی انجام‌دادن کاری که تا حالا صورت نگرفته خودش یک ریسک است. اصلاً چرا مانند باقی آثار، خودتان مقابل دوربین نرفتید؟

ما در «میرِیام» می‌خواستیم جهان تازه و زاویه نگاه متفاوت‌تری را نسبت به مسئله مقاومت نشان دهیم. ما دنبال جنس‌های متفاوت آدم‌های طرفدار مقاومت بودیم و می‌خواستیم سرآه آدم‌هایی با پوشش و عقاید مختلف برویم. برای همین نیاز داشتیم به این آدم‌ها در لبنان نزدیک شویم و بتوانیم فضاهای صمیمی بین راوی و سوژه‌ها که عمده‌شان خانم بودند را شکل بدهیم. این با یک راوی آقا امکان‌شن نبود. این نکته را هم بگویم، اساساً یکی از مشکلاتی که مستندهای راوی‌محورمان در این سال‌های اخیر داشته‌ایم، این است که خیلی وقت‌ها استفاده درستی از راوی نمی‌کنیم. یعنی ما فکر می‌کنیم همین که یک‌شخصیتی را بیاوریم جلوی دوربین قدم بزند و مدام با آدم‌های مختلف صحبت کند، این یعنی کار راوی‌محور. درصورتی که راوی، دلیل ورودش به داستان، انگیزه‌اش برای پیگیری موضوعات باید واقعی و مشخص باشد و این را مخاطب بفهمد. صرفاً اینکه یک‌نفری دنبال موضوعی باشد، به مستند را راوی‌محور نمی‌کند. خانم مریم یوسفی‌صدر به‌خاطر آن ویژگی‌هایی که داشتند و خودش یک داستان واقعی داشت، آن داستان واقعی این پتانسیل را می‌داد که قصه «میرِیام» را تعریف کنیم.

من در کارهای قبلی خودم، مثلاً فرض کنید «تهران-بیروت»، از درجه‌ی نگاه یک خبرنگار ایرانی یا یک مستندساز ایرانی، لبنان را روایت کردم و مسئله را یک‌جسور می‌دیدم. حالا می‌خواستیم در واقع ما‌چرا رو تغییر بدیم و از درجه نگاه یک فرد متفاوت‌تری بگویم؟ کسی که اساساً نگاه فرهنگی‌اش متفاوت است و خانواده‌اش ناراحت هستند از اینکه این فرد آمده لبنان و به خانواده‌اش به‌جای آنکه بگوید رفته‌ام لبنان، گفته رفته است ترکیه و بعد متوجه شده‌اند که مقصدش جای دیگری بوده، حالا از درجه او به مسئله نگاه کنیم که مریم یوسفی‌صدر مقاومت را چه می‌بیند و در گفت‌وگوهایی که با آدم‌ها دارد، همین را دنبال کند که آن‌ها مقاومت را چگونه می‌بینند؛ برسیم آن خانم دروزی قصه، چرا به مقاومت علاقه دارد و عاشق سید حسن نصرالله است؟ آن خانم مسیحی چرا؟ آن نسل دوم و سوم مهاجران فلسطینی که اصلاً فلسطین را ندیدند و پدر و پدربزرگ‌هایشان از فلسطین مهاجرت کردند، چرا این مسئله برایشان موضوعیت دارد که هنوز برای فلسطین کار می‌کنند، کتاب می‌نویسند، تئاتر کار می‌کنند.

این مستند می‌تواند بحثی را ایجاد کند که دوسو به است، یک وجه قصه آن چیزی است که شما می‌خواستید بگویید و وجه دیگرش برداشت‌هایی است که از مستند سر مسئله حجاب می‌شود کرد. این حرفی که شما در مستند درباره ربط حجاب و انقلابی‌گری زدید در یک طیف فکری مذهبی در جامعه ما شاید خیلی قابل پذیرش نباشد. به نظر شما پاسخ به این مدل واکنش‌ها چه می‌تواند باشد؟

ما همیشه ماجراهای لبنان و مقاومت را از زاویه دید یک بخش خاص دنبال کرده‌ایم. وقتی به لبنان رفتم، ۸ روز بعد از شهادت سیدحسن نصرالله بود و شرایط آن روزها را دنبال می‌کردم. در همان روزها با این مواجه شدم که ما یک تصور اولیه از جامعه لبنانی داریم، از کسانی که طرفدار مقاومت هستند، ولی وقتی عمیق‌تر می‌شویم و با افراد متفاوت و مختلفی در لبنان صحبت می‌کنیم، متوجه می‌شویم که این فقط یک قشر نیست. بله، قشری هستند که شیعه هستند و با مدل خاصی از اعتقادات و باورها نسبت به دین، کربلا و امام حسین به مسئله مقاومت نگاه می‌کنند. وقتی با آن‌ها صحبت می‌کنیم و می‌پرسیم «چرا طرفدار مقاومت هستید؟»، به‌سرعت به شما یادآوری می‌کنند که ما این درس را از عاشورا و کربلا گرفتیم. خب به‌هرحال این یک بخش از جامعه لبنان است. اما شما با بخش‌های دیگری در لبنان مواجه هستید که اصلاً دین و مذهبشان متفاوت است، و در بین آن‌ها هم بخش‌هایی هستند که طرفدار مقاومت هستند. وقتی با آن‌ها صحبت می‌کنید، می‌بینید که انگیزه‌های دیگری دارند؛ بخشی از آن‌ها نگاه تاریخی و برخی با نگاه علمی می‌بینند. یا آن فرد مسیحی که می‌گوید من در خانم‌ام صلیب ندارم؛ ولی عکس حاج قاسم را دارم. این افراد در خانه‌هایش به تجربه دیده‌اند که مقاومت، فارغ از دین و مذهبشان، توانسته است از لبنان در برابر اشغال رژیم صهیونیستی محافظت کند. سید حسن نصرالله را به‌عنوان یک پدر و یک کوه مستحکم می‌بینند که به او تکیه کرده‌اند و تا زمانی که او بوده، خیالشان راحت بوده که اسرائیل به لبنان حمله نمی‌کند. این بخش‌ها را برای جامعه خودمان روایت نکردیم. وقتی روایت نکردیم، در جامعه ما این اشتباه شکل گرفته که فکر می‌کنیم وقتی درباره مقاومت صحبت می‌کنیم، این موضوع منحصر به یک گروه خاصی است که باید صرفاً نگاه مذهبی و انقلابی داشته باشند. درصورتی که اگر بتوانیم این بخش از جامعه لبنانی و یا حتی جامعه منطقه و کشورهای دیگر را درست روایت کنیم، مشخص می‌شود که این مدل دوقطبی‌سازی‌هایی که ما در کشورمان انجام می‌دهیم، غلط است. یعنی ما افراد را در مسائل داخلی خودمان و چالش‌های داخلی، دوقطبی تعریف می‌کنیم، مثلاً دوقطبی باحجاب و بی حجاب و بعد تصور می‌کنیم در این دوگانه، کسانی که طرف‌دار حجابند، لزوماً باید طرفدار مقاومت باشند و قشر دیگر باید مقاومت را قبول نداشته باشد. یا این باور شکل می‌گیرد که چون بخشی از جامعه از جمهوری اسلامی دلخور هستند، فکر می‌کنند باید با مقاومت هم مخالف باشند. درصورتی که اشتباه است که ما این مسئله به این بزرگی را که در جهان و منطقه به‌گونه‌ای دیگر به آن نگاه می‌شود، به دعوای کوچک داخلی خودمان بیاوریم و درباره‌اش حرف بزنیم. ما می‌خواستیم در این مستند بگوییم که بایاید کمی بازر نگاه کنیم که در منطقه‌مان چه می‌گذرد و بیشتر درباره قضاوت‌هایمان در مورد این معادلات و مسائل فکر کنیم.

سوژه‌هایی را که با آن‌ها گفت‌وگو می‌شد، خود خانم یوسفی‌صدر معرفی کردند؟

ما در گفت‌وگوهای پژوهشی که با خانم یوسفی داشتیم، بر اساس زندگی واقعی ایشان و فضاهایی که خودشان در زندگی‌شان با این سوژه‌ها و اتفاقات

مختلف مواجه شده و داستان‌هایی را پیگیری کرده بودند، به مجموعه‌ای از سکانس‌ها و اتفاقات مختلف رسیدیم که باید در مستند سرافشان می‌رفتیم و به بخش‌ها و افشار مختلف می‌پرداختیم. در این تقسیم‌بندی‌ها، بخش‌هایی را ما هماهنگ کردیم، یا بخش‌هایی را خود خانم یوسفی‌صدر پیشنهاد دادند، یا از مشورت‌های دیگران استفاده کردیم تا به مجموعه سوژه‌ها و اتفاقاتی که داشتیم، برسیم. خیلی از همین سوژه‌ها از طریق دوست خانم یوسفی‌صدر، همان دوست هم‌خوابگاهی شیعه‌شان، هماهنگ شد. در واقع یک دایره دوستانی بود که در همین فرایند واقعی که می‌بینیم، کمک کردند تا به یک سری چهره‌ها برسیم که جلوی دوربین بیایند و دیدگاه‌های مختلفی را نمایندگی کنند.

شما چون سال‌ها در این فضا بوده‌اید، طبیعتاً شاید بسیاری از واکنش‌ها برایتان عجیب و غیرقابل باور نباشد. موقعیت‌هایی بود که خودتان تعجب کنید؟ مثلاً بگویید انتظار نداشتیم فلان حرف در مستند گفته شود یا فلان اتفاق بیفتد؟

در نقطه ابتدایی، خود ما قضاوتی نداشتیم و شاید پیش‌بینی ما از خروجی و نوع مخاطب کار در ابتدا چیز دیگری بود. ولی هرچقدر جلو رفتیم و سراغ سوژه‌ها و داستان‌های مختلف در این مستند رفتیم، من فکر می‌کنم پس از ضبط، وقتی سر میز تدوین نشستیم و می‌خواستیم کار تدوین را شروع کنیم، کاملاً تلاشمان این شد که مستند کاملاً به فضایی واقعی زندگی کارآتری که ما داریم روایتش می‌کنیم، نزدیک شود؛ یعنی اگر سراغ ماجرا می‌رویم، اگر داستان را در خوابگاه مشترکشان می‌بینیم، اگر حرف صمیمی را بین سوژه اصلی، هم‌خوابگاهی، دوستانش و افراد مختلف می‌بینیم، کاملاً آن را به سمت فضای واقعی ببریم. به همین دلیل در تدوین، ما خیلی به این سمت رفتیم که حتی بخش‌هایی از آنچه ضبط کرده بودیم را کنار بگذاریم تا این فضا شسته‌رفته‌تر و دقیق‌تر به مخاطب ارائه شود و فضای واقعی‌تری را دنبال کنیم. حتی مثلاً تصمیم به اینکه در طول مستند از موسیقی استفاده نکنیم، تصمیم پرریسکی برای ما بود. در تدوین، موسیقی می‌تواند در صحنه‌هایی حس و حال ایجاد کند، ولی ما تصمیم گرفتیم تدوین را طوری پیش ببریم که خود این تدوین و نوع روایت، ضرب‌آهنگ را ایجاد کند و با موسیقی حس اضافه‌ای به فیلم تزریق نکنیم. یعنی سعی کنیم مخاطب واقعاً با همان چیزی مواجه شود که به صورت واقعی رخ داده است.

دقیقاً برخلاف کارهای دیگرتان، زاویه شخصیت اصلی را خیلی پررنگ‌تر می‌بینیم. یعنی مریم یوسفی‌صدر مهم است و تغییر کاراکترش در «میرِیام» از ابتدا تا انتهای فیلم مهم است.

این تجربه برای من یک تجربه جدید بود. شاید همیشه به سمت نوع دیگری از مستندها می‌رفتم و جنس دیگری از مردم را مخاطب قرار می‌دادم و حرفی را می‌زدم که احساس می‌کردم باری بر زمین مانده است؛ یعنی مستندسازی که به لبنان آمده بودند و از شرایط جنگی آن روزها روایت تولید می‌کردند، از جمله خود من، همه سراغ یک بخش از جامعه لبنان و یک بخش از طرفداران جبهه مقاومت رفته بودیم و درباره آن‌ها صحبت می‌کردیم. البته این هم به‌خاطر شرایط تولید طبیعی است. دوستانی که فرصت داشتند در آن شرایط تولید کنند، طبیعتاً بازه زمانی محدود داشتند و سراغ سوژه‌هایی می‌رفتند که با یک تصور بیرونی از تهران همه ما داشتیم؛ اما چون حدود دو ماه سال گذشته در لبنان بودم، کم‌کم با لایه‌های دیگری هم مواجه شدم و دیدم وقتی لایه اول روایت شد، لایه‌های دیگری هستند که هیچ‌کس سراغ روایت آن‌ها ن‌رفته و ثبت و روایت آن‌ها بسیار مهم است.

من فکر می‌کردم، در درجه اول برای جامعه مخاطب ایرانی باید این حرف را زد که بگوییم بایاید گاهی از زاویه‌های دیگر و جهان‌های دیگری به مسئله نگاه کنیم و به این بهانه باب گفت‌وگو درباره هر یک سری چیزها باز شود. من خودم خیلی دوست دارم که این مستند بتواند بهانه‌ای باشد برای صحبت درباره نگرانی‌ای که سوژه، کاراکتر و راوی ما در پایان مستند می‌گوید: «من نگرانم، نگران اینکه چرا ما همه چیز را در ایران دوقطبی تعریف می‌کنیم، درصورتی که اینجا در لبنان می‌بینم که بعضی چیزها اصلاً در دوقطبی‌های ما قابل تعریف نیست. «حرف زدن درباره این مسئله به نظر برای شرایط فعلی ما، به‌خصوص شرایطی که در آن هستیم، خیلی مفید است. ما این مستند را قبل از جنگ ۱۲ روزه ساختیم و حرف‌هایی در آن شرایط ضبط شده‌اند که اگر فلان اتفاق نیفتد، اسرائیل و آمریکا انگیزه حمله به ایران دارند و بعد دیدیم که واقعاً همین اتفاق افتاد. و بعد هم نتیجه آن انسجام را در داخل کشورمان دیدیم و نتیجه اینکه اگر این دوقطبی‌ها را کنار بگذاریم، چه می‌شود.

ممکن است «میرِیام ۲» را هم بسازید؟

روایت مریم یوسفی‌صدر در خود ایران، نسبت به آدم‌هایی که در جنگ ۱۲ روزه به یک انسجامی رسیدند و شاید در دایره فکری ما نمی‌گنجند، ممکن است جالب باشد. خیلی بستگی دارد به اینکه خود مستند در جشنواره و پس از آن چگونه دیده‌شود و آیا موفق خواهد بود که با مخاطب خودش رابطه برقرار کند، دوست داشته‌شود و دیده‌شود. تمام تلاش ما طبیعتاً این است که بتوانیم این مستند را به درستی به بخش برسانیم. وقتی می‌خواستیم ضبط را شروع کنیم، می‌دانستیم که این مستند حتماً سراغ جامعه‌ای می‌رود و قواعدی دارد که پخش تلویزیونی نخواهد داشت و ما مستند را با قواعد پخش در پلتفرم‌ها ضبط کردیم. دوست داریم که این فضا بعد از جشنواره شکل بگیرد و سراغ پخش عمومی برویم. در شرایطی که مستند به‌خاطر بزرگی‌هایش، کسی مسئولیت آن را برعهده نمی‌گیرد و فعلاً همه دنبال تولید کارهای کم‌دردسر و حرف‌های شسته‌رفته برای جامعه مخاطب خاص هستند.

کارهای سازمانی دیگر...

معمولاً ترجیح سازمان‌ها و نهادها در سال‌های اخیر همین بوده است؛ مثلاً در جشنواره فجر، فیلم‌های سینمایی سازمان‌ها و نهادها ترجیح می‌دهند که شسته‌رفته سراغ روایت‌های کم‌دردسر بروند. به قول یکی از دوستان، بسیاری از مدیران فرهنگی ما ترجیح می‌دهند که از شهادی دفاع مقدس برای میزشان اعتبار کسب کنند و کم‌دردسرترین کار این است که هر کدام از نهادها یکی از شهادی دفاع مقدس را روایت کنند. روایت‌هایی که معمولاً در این سال‌های اخیر یک اسلوب ثابت هم پیدا کرده‌اند؛ یعنی همه فرماندهان را طوری روایت می‌کنیم که همه ویژگی‌هایی داشتند، سیستم موجود آن‌ها را برنمی‌تابید، با دردسسرهایی مواجه بودند و روشنفکری‌هایی داشتند که سیستم موجود آن روشنفکری‌ها را... روایت ثابت داریم دیگر. بله بله. کم‌دردسر است و میز مدیران فرهنگی را به خطر نمی‌اندازد؛ اما اینکه چرا برویم سراغ یک جامعه مخاطب دیگر و بخوابیم با آن‌ها و با قواعد آن‌ها حرف بزنیم، قطعاً پرچالش است. باید دید که مستند چگونه دیده می‌شود و چگونه می‌تواند مسیر خودش را باز کند. ولی من کاملاً فکر می‌کنم که بله، این مستند ظرفیت این را دارد که هم در داخل و هم در روایت‌های خارج از ایران، باز سراغ بخش‌های عمیق‌تری برود و آن مسائل را روایت کند.

دیکتاتورها علیه شایع



عاطفه جعفری
دبیرگروه فرهنگ

محمدرضا شایع در یک برنامه تصویری در فیلیمو حاضر شد؛ گفت‌وگویی ساده، صریح و حتی گاهی در بخش‌هایی محتاط؛ اما همین حضور برایش تبدیل به آغاز موجی از حمله‌ها شد، سوءتعبیرها و قضاوت‌هایی که کمتر ارتباطی با واقعیت حرف‌های او داشت. از روز پنجشنبه که این برنامه منتشر شد، بخشی از فضای مجازی علیه او چرخید؛ نه به‌خاطر توهین، نه به‌خاطر یک موضع تند سیاسی، بلکه تنها به این دلیل که گفته بود: «دوست دارد در کشور خودش کار کند و مسیر رسمی را برای فعالیت حرفه‌ای طی کند». اگر این جمله را در هر شرایط عادی بخوانیم، چیزی جز یک خواسته طبیعی نیست. هنرمندی که سال‌ها کار کرده، امروز می‌خواهد در چهارچوب رسمی فعالیت کند؛ نه اولین نفر است و نه آخرین. اما مشکل دقیقاً همین جاست؛ در بخشی از فضای مجازی، «ماندن» به‌نوعی تبدیل به جرم شده؛ گویی هنرمندی که تصمیم می‌گیرد در کشور خودش ادامه دهد، به چیزی متهم است که هیچ‌کس قادر به تعریف دقیق آن نیست. این اتفاق اولین‌بار نیست. چند ماه پیش شروین حاجی‌پور نیز با موجی مشابه روبه‌رو شد؛ تنها به این دلیل که تلاش کرد برای ادامه کارش، راه رسمی را انتخاب کند و حالا نوبت شایع است؛ هنرمندی که سال‌ها دور از جنجال و نزاع، مسیر خودش را رفت، حالا باید پاسخ‌گوی قضاوت‌هایی باشد که هیچ مبنای مشخصی ندارند و در نهایت او را وارد به عذرخواهی برای چیزی می‌کنند که نیاز به این کار ندارد.

برخی نمی‌توانند «انتخاب» را تحمل کنند

ریشه این حمله‌ها را نمی‌توان فقط در یک سلیقه موسیقایی یا اختلاف‌نظر ساده خلاصه کرد. مسئله عمیق‌تر است. به‌نظر می‌رسد بخشی از کاربران شبکه‌های اجتماعی تحمل «انتخاب متفاوت» را ندارند. اگر هنرمندی مهاجرت کند، به او می‌گویند چرا رفتی؟ اگر بماند، به او می‌گویند چرا ماندی؟ این نگاه افراطی، هنرمندان را در یک دوگانه غیرواقعی گیر می‌اندازد؛ یا باید کاملاً هماهنگ با خواست بخشی از کاربران باشند، یا به محض کوچک‌ترین زاویه، مورد هجوم قرار بگیرند. در چنین فضایی، انتخاب شخصی، حتی اگر درباره زندگی، شغل و آینده خودشان باشد به «حق عمومی» تبدیل می‌شود که هر کسی احساس می‌کند اجازه دارد درباره‌اش حکم صادر کند!

شایع چه گفت؟

شایع در برنامه «گنگ» علی‌ضیه نه موضع سیاسی تندی گرفت، نه به کسی حمله کرد، نه ادعایی جنجالی مطرح کرد. تنها گفت: «من از ایران نمی‌روم و دوست دارم اگر بشود اینجا کار کنم». این جمله نه شعار است، نه رجزخوانی؛ بلکه یک خواسته طبیعی است؛ اما ساده‌ترین و طبیعی‌ترین خواسته‌ها هم گروگان برداشت‌های سیاسی و جناحی شوند و دیکتاتورها مشغول به‌کار شدند! در واقع، مشکل این نیست که شایع چه گفت؛ مشکل این است که در فضای مجازی امروز، هر حرفی به‌سرعت به معنایی تبدیل می‌شود که گوینده آن را نگفته. فضایی که در آن «تفسیر» جای «شنیدن» را گرفته است.

این موج‌ها به هنرمندان چه ضربه‌ای می‌زند؟

خطری که این نگاه ایجاد می‌کند، فقط متوجه یک هنرمند نیست. در درازمدت، چنین برخوردهایی هنرمندان زیادی را از بیان صریح خواسته‌ها و انتخاب‌هایشان می‌ترساند. همه یاد می‌گیرند که سکوت کنند که کمتر صحبت کنند که کمتر در گفت‌وگوها شرکت کنند، چون هر کلمه ممکن است علیه‌شان استفاده شود. کم‌کم در چنین جامعه‌ای گفت‌وگوی فرهنگی می‌میرد. هنرمند برای خلق اثر نیاز به آزادی ذهن دارد؛ آزادی از قضاوت‌های عجولانه و حمله‌های بدون مبنا.

نفع دوقطبی‌سازان

مسئله اصلی شایع نیست. مسئله ما هستیم. جامعه‌ای که در آن «ماندن» به‌سرعت محکوم می‌شود، درست به‌اندازه جامعه‌ای که «رفتن» را برنمی‌تابد دچار افراط است؛ افراطی که در نهایت، هنرمند زیر چرخ‌های آن له می‌شود در این میان انگار عده‌ای نفعشان در آن است که مدام بر طبل دوقطبی بکوبند؛ چه به اسم انقلابی‌گری، چه به نام روشنفکری. ادامه این مسیر نه فقط گفت‌وگو را تعطیل می‌کند، بلکه هر هنرمندی را که بخواند در قشورش بماند، کار کند و مسیر قانونی را طی کند، به هدفی برای حمله تبدیل می‌کند. حضور شایع در یک برنامه یا تصمیم او برای پیگیری مسیر رسمی، نه‌باید ستایش افراطی داشته باشد و نه حمله کند. این‌ها انتخاب‌های شخصی است که سال‌ها با زحمت و علاقه کار کرده و امروز هم می‌خواهد همان مسیر را در چهارچوبی تازه ادامه دهد. شاید اگر کمی آرام‌تر و با انصاف پیش‌تری نگاه کنیم، خواهیم دید که بخش مهمی از این هیاهوها اصلاً ربطی به شایع ندارد؛ بلکه حاصل فضایی است که تحمل انتخاب متفاوت را از دست داده و این، مسئله‌ای بسیار بزرگ‌تر از یک گفت‌وگو در یک برنامه است.

